

نگاهی به کل‌گرایی

محمود صوفیانی - تهران

مقدمه

در یک نگاه اجمالی می‌توان کل‌گرایی را در سه زمینه وجودشناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد تأمل و تحقیق قرار داد. بی‌شک نمی‌توان در هر یک از این حیطه‌ها به طور صریح، عقیده‌ای جزمی بیان کرد و همواره باورهای ما با احتمالی از خطا همراه خواهند بود. همچنین باید این نکته مهم را در نظر داشت که باور در زمینه‌ای مبتنی بر باوری بنیادی‌تر و عمیق‌تر است که این باور بنیادی بر تمام زندگی معتقد سایه افکنده و آن را از لحاظ علمی و عملی تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته کسی که بی‌طرف است می‌تواند کل‌گرایی و یا هر آموزه دیگری را به حصر عقلی و یا حصر استقرایی به زمینه‌هایی منحصر کند و به طور مثال بگوید که کل‌گرایی در هر سه زمینه مذکور می‌تواند مطرح باشد.

تأملی در سه زمینه کل‌گرایی

در باب کل‌گرایی وجودشناختی باید گفت که عده‌ای بر این باورند که کل‌گرایی یک امر وجودی است و اصلاً وجود ذاتاً چنان است که کل آن محیط بر اجزایش است و اجزای آن در سایه کلیت و تمامیت وجود می‌توانند ابراز وجود جزئی نمایند. البته بر این مبنا باید از «اجزای وجود» با مسامحه سخن گفت چرا که اگر کسی تا این حد و با این شدت کل‌گرا باشد

سخن گفتن از اجزاء برای وی جنبه آموزشی و تعلیمی خواهد داشت و نه جنبه وجودی و واقعی، آنچه واقعی و حقیقی است کل است.

اما از نگاهی دیگر، کسی که برای شناخت انسان محدودیت قائل است و در واقع شناخت‌شناسی را آخرین حد فعالیت انسان فرض می‌کند و وجود و ذات را از حیطة شناخت انسان خارج می‌داند، کل‌گرایی را در سطح شناخت مطرح خواهد کرد و خواهد گفت، ساختار ذهن انسان طوری است که کل نگر است و اصلاً او کل را می‌شناسد نه جزء را (و اگر فلسفی تر باشیم می‌گوئیم انسان، شناخت به کلی دارد نه جزئی) و یا به عبارتی کل به اجزاء معنا می‌دهد و الا خود اجزاء به خودی خود برایمان مبهم‌اند. اگرچه این دیدگاه نیز برای کسی که دغدغه وجود دارد بیان‌کننده حالت ذاتی وجود است ولی برای شخص شناخت‌شناس صرف یک آموزه معرفت‌شناختی است. یعنی او صرفاً می‌گوید کل‌گرایی حالتی است که ذهن انسان دارد و این ذهن انسان است که کل‌گرا است، جدای از اینکه خود واقعیت خارج و یا وجود به طور کلی این کل‌گرایی را تحمیل کند یا نه! (نسبت به وجود خارجی بی تفاوت است).

و بالاخره کل‌گرایی «روش شناختی» که برای بررسی یک پدیده یا ساختار به کار می‌رود. مثلاً در هنر و علوم تجربی. ساختار تابلوی نقاشی، کلیتی است که فراتر از اجزای آن می‌رود و هر جزئی که در آن به کار رفته در زمینه آن ساختار کلی معنای خاص خودش را می‌یابد. کل‌گرایی در اینجا تبدیل به متد و روش می‌شود و براساس آن یک اثر هنری بررسی می‌گردد. یا در روانشناسی گشتالت، اگرچه این علم تجربی از یک دید متافیزیکی بهره می‌برد ولی در عمل، آن را به عنوان روش و وسیله‌ای برای بررسی رفتار، ذهن و روان انسان به کار می‌برد. حال با طرح این تقسیم‌بندی اجمالی چنین به نظر می‌رسد که مرز قاطعی میان این سه زمینه و حیطة وجود ندارد و چنانکه در توضیح هر یک آمد مرزها به شدت مغشوش و لغزنده نمایان می‌گردد. کسی که کل‌گرایی را یک امر وجودی می‌داند در ضمن آن گریزی ندارد جز اینکه به کل‌گرایی معرفت‌شناختی نیز گردن نهد چرا که معرفت و ذهن ما نیز پاره‌ای از وجود است و وجود دارد و آن کسی که کل‌گرایی را امری معرفت‌شناختی می‌داند و برای انسان حدودی در شناخت قائل است لاجرم قبول دارد که ذات یا وجود، آن چنان کلیتی دارد که انسان درون این کلیت نمی‌تواند بر آن احاطه یابد، و اگرچه می‌گوید نسبت به وجود بی‌طرف

است ناخواسته در مورد وجود نیز صحبت می‌کند. و آن کسی که از کل‌گرایی به عنوان روش استفاده می‌کند کل‌گرایی او مبتنی بر کل‌گرایی وجودی و معرفتی خواهد بود زیرا می‌دانیم روش قبل از به کار رفتن باید مبتنی بر یک دیدگاه و نگرش باشد و اصولاً نیز چنین است. روشی که بخواهد با اطمینان به کار رود باید پشتوانه فکری داشته باشد و از یک نگرش فلسفی و متافیزیکی تبعیت کند.

با این مقدمه و با تلکرات این نکته که مرز وجودشناسی و معرفت‌شناسی برخلاف آنچه قبلاً و در برهه‌ای از تاریخ تفکر تصور می‌شد، زیاد مشخص نیست و فکر و وجود از آمیزه‌ای بسیار رازآمیز و شگفت برخوردارند، کل‌گرایی را از دو منظر مهم عام و خاص مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کل‌گرایی از منظر عام

کل‌گرایی را دیدگاهی در نظر می‌گیریم که بیشتر تبدیل به روش و متد شده است و در علوم مختلف به کار می‌رود. از این لحاظ می‌گوئیم کل‌گرایی دیدگاهی است که مطالعه همه جانبه یک پدیده را توصیه می‌کند. مثلاً در فیزیک جدید، اصل تحویل می‌گوید کارکرد هر سیستمی را می‌توان به نحو مستوفی بروفق قوانین حاکم بر اجزاء تشکیل دهنده آن تبیین کرد. قول لاپلاس که همه حوادث آینده را می‌توان با دانستن وضع و سرعت کنونی هر ذره پیش‌بینی کرد، هم اصالت تحویلی و هم جبران‌گاران است. چه قائل به این است که همه رویدادها را می‌توان بروفق اطلاعاتی که از اجزای جداگانه آنها داریم، کاملاً توصیف کرد. اما در فیزیک کوانتوم، اتم باید همچون یک کل باز نموده شود و نه مجموعه‌ای از اجزاء. در نظریه کوانتوم اتم یک انگاره جامع است که هیچ جزء مشخص و تفکیک پذیری ندارد. الکترون‌ها فردیت و هویت فردی خود را از دست داده‌اند. در استدلال کوانتومی هر کوششی برای توصیف رفتار الکترونهاى تشکیل دهنده اتم لغو است و باید رها شود و خواص اتم به عنوان یک کل باید به مدد قوانین جدید تحلیل شود که ربطی به قوانین حاکم بر اجزاء جداگانه آن ندارد. موارد دیگری نیز در فیزیک وجود دارد که در آنها تحلیل سیستم به عنوان یک کل، لازم می‌آید. سطوح انرژی یک آرایش از اتم‌ها در حالت جامد (نظیر یک شبکه بلوری) خواص کل سیستم

است نه خواص اجزاء تشکیل دهنده آن. همچنین زمان و مکان در یک متصله مکان - زمان وحدت یافته‌اند. ماده و انرژی باید با همدیگر و به صورت ماده - انرژی در نظر گرفته شوند. امروزه در حیطه انسان‌شناسی، از دیدگاه کل‌گرایی به عنوان روشی مفید استفاده می‌شود. یکی از اصول انسان‌شناسی این فرض است که هر جنبه معینی از زندگی بشری را باید با نگاه به رابطه‌اش با جنبه‌های دیگر زندگی انسان مورد بررسی قرار داد. قوت انسان‌شناسی از این امر به ظاهر متناقض مایه می‌گیرد که مسائل فلسفی و نظری گسترده‌اش را باید از طریق بررسی‌های قوم خاصی که در مکان و زمان خاصی زندگی می‌کنند، مورد پی‌گیری قرار دهد. اما برای فهم همین مورد خاص باید از یک دیدگاه عام استفاده کنیم. ماهیت خاص بررسی‌های ما نباید ما را به پذیرش محدودیت در میدان تحقیق مان سوق دهد.

انسان‌شناس با پذیرفتن یک نظریه کل‌گرایانه، می‌تواند بر برخی از موانع دانشگاهی که بررسی زیست‌شناسی انسانی را از مطالعه رفتار اجتماعی انسان جدا می‌سازد و یا بر عواملی که علوم اجتماعی را به رشته‌هایی جداگانه چون جامعه‌شناسی، روانشناسی، تاریخ و اقتصاد تقسیم می‌کند، قائل آید.

فرهنگ نه تنها رفتارهای اجتماعی بلکه شیوه‌های اندیشیدن را نیز در برمی‌گیرد. ما در خلال آموزش فرهنگی‌مان یاد می‌گیریم که چه معناهایی را باید به رویدادهای جهانمان و به ویژه به رفتارهای دیگران نسبت دهیم تا آن‌که بتوانیم این رویدادها را فهم کنیم و بدانیم که چه واکنشی را باید در برابر آنها نشان دهیم.

معنای کنش‌های خاص می‌تواند در زمینه‌های فرهنگی متفاوت، تفسیرهای متفاوتی را بپذیرد. از آنجا که معنا را، زمینه فرهنگی فراهم می‌سازد و این زمینه‌ها نیز متفاوتند، مردم جوامع گوناگون می‌توانند جهان را به شیوه‌های گوناگون در نظر بگیرند.

کل‌گرایی از منظر خاص (معرفت‌شناسی)

برای ورود به بحث در این حیطه می‌توان گفت کل‌گرایی آموزه‌ای است که بر اساس آن گزاره‌های علمی به طور فردی به آزمون تن نمی‌دهند بلکه ارتباط آنها با آزمون فقط از خلال

مجموعه نظریه‌ای است که آن گزاره بدان تعلق دارند. یا به عبارت دیگر هر گزاره معنای خود را از کل دستگاه اخذ می‌کند و به طور منفرد معنایی از آن بر نمی‌خیزد.

می‌دانیم که در تجربه‌گرایی سنتی و آموزه تحویل‌گرایی، اعتماد بر این بوده است که علم و معرفت را می‌توان به گزاره‌های جزئی و بنیادهای اتمی برگرداند به گونه‌ای که هر یک از این گزاره‌ها و اتم‌ها معنادار و قطعی بوده و این قطعیت از پائین به بالا و به کل دستگاه سرایت می‌کند. آنچه که در این آموزه نهفته است اعتقاد به امر پیشینی و بلا واسطه می‌باشد. اساس فلسفه بازسازی منطقی علم این دهنوی است که گزارش‌های مأخوذ از مشاهده، مستقل از نظریه است. در واقع نظریه، انگل مشاهده می‌باشد. اما پیشرفت معرفت و تردید در این بنیادهای قطعی و پیشینی، سبب ظهور دیدگاه‌های کل‌گرایانه در عرصه شناخت شد. دیدگاه کسانی چون کواین، دو هم، فایرابند و دیگران بیان‌کننده نظری کل‌گرایانه است. کواین اظهار داشت که احکام ما درباره واقعت خارج نه به صورت منفرد بلکه به صورت کل واحدی در برابر دادگاه تجربه حسی قرار می‌گیرند. «فایرابند» بر این نظر است که گزارش‌های مشاهده‌ای طفیلی نظریه‌ها هستند. تفسیر زبان مبتنی بر مشاهده، به وسیله نظریه‌هایی معین می‌گردد که ما برای تبیین آنچه مشاهده می‌کنیم به کار می‌بریم و این تفسیر به محض آنکه آن نظریه‌ها تغییر یابند، دگرگون می‌شود.

اگر چه اساس فلسفه بازسازی منطقی بر پایه‌های بنیادی و پیشین بوده است ولی در ادامه روند ساخت، در نهایت، دیدگاه کل‌گرایانه غالب آمده است. به طور مثال در آثار کارنپ چه در «Aufbau» و چه «Logical Syntax» این امر به خوبی هویدا است هر چند تفاوت‌هایی را در برخی از نتایج‌اش با کل‌گرایی افرادی مانند کواین دارد که اشاره خواهد شد. سؤال مشکل و به ظاهر بی‌فایده‌ای را در اینجا می‌توان مطرح کرد مبنی بر اینکه آیا افول قطعیت و بنیانهای پیشینی موجب این دیدگاه یعنی کل‌گرایی شده و یا دیدگاه کل‌گرایی موجب این افول گردیده است؟ اگر چه جواب به این سؤال زیاد ساده نیست اما برای ورود به بحث و ادامه آن بهانه خوبی است. شاید بتوان گفت دیدگاه کل‌گرایانه، نخست باید تسلط کل‌گرایی را بپذیرد و آنگاه عدم قطعیت ظاهر شود اما این خود، نتیجه یک دیدگاه استوار پیشینی خواهد بود. در اینجا و از این منظر شاید بتوان ایرادی بر کل‌گیری گرفت و آن را به

عنوان آموزه‌ای تناقض‌آمیز مطرح کرد. اما از منظری دیگر و با حرکتی گام به گام با نادیده گرفتن بنیادهای پیشینی و بلا واسطه (اگر باشند) و بی‌طرفی نسبت به آنها می‌توان دستگاههایی ساخت که منجر به کل‌گرایی شود. شاید این کل‌گرایی از دیدگاه معرفت‌شناسی چون «کارنپ» بدون ایراد باشد اما در کل، پارادکس قبلی را می‌توان مطرح کرد. بهرحال ما در این قسمت بحث قصد نقد کل‌گرایی را نداریم و با تعلیق حیطة وجودشناسی، بحث را از افول «پیشینی» ادامه می‌دهیم:

می‌گویند دانش پیشینی، تحلیلی است. به این معنا که درستی جملات و گزاره‌ها مستقل از تجربه دانسته می‌شود و به مواد زبان، برای مثال قرار داد زبان‌شناختی، تعاریف و غیره قابل تحویل است. نقد «کواین» که در مورد تجربه‌گرایی مدرن مطرح شده، تجربه‌گرایی تحویل‌گرا - اتم‌گرا را با کل‌گرایی دوهمی جایگزین می‌کند. آزمایش تجربی لحظه‌ای سرنوشت‌ساز است، وضعیتی است که مشاهده تجربی به عنوان عاملی وارد می‌شود و تصمیم می‌گیرد که آیا یک عقیده را بپذیریم یا نه. مدلی ساده شده از چگونگی مشاهده، که آزمایش را لحاظ می‌کند آن است که فرضیه و گزاره‌ای از شرایط اولیه را داریم و آنگاه به وسیله منطقی یا ریاضیات جمله‌ای مشاهده‌ای را به عنوان نتیجه‌ای قابل مشاهده اخذ می‌کنیم. اگر مشاهده مورد انتظار اتفاق بیفتد، ما این مشاهده را به عنوان وضوح و بداهت برای فرضیه تلقی می‌کنیم. اگر چنان نباشد تلقی ما این خواهد بود که فرضیه غلط است. همواره چنین مدلی جزمی (dogma) که همان تحویل‌گرایی است بکار برده می‌شود، با فرض اینکه تجارب حسی فردی - جملات مشاهده‌ای - به طور صریح‌له یا علیه جملات فرضیه‌ای منفرد به کار برده می‌شوند. «پیردوهم» نشان داد که این مدل خطاست و «کواین» آن بسط داد. «دوهم» به یک نظر کل‌گرایانه اشاره می‌کند که نقد تحویل‌گرایی و امر پیشینی در آن تحقق می‌یابد.

«دوهم» اشاره کرده است جائیکه مشاهده شکست می‌خورد (یعنی امر مورد انتظار وقوع نمی‌یابد) شخص می‌تواند با داشتن مفرد و راه‌گریز، موضعی مناسب را اتخاذ کند. تمام آزمایشات جدی، فرضیه‌های زمینه‌ای را دربرمی‌گیرند، که به طور ضمنی در فرضیه‌ها یا گزاره‌های اولیه پنهان شده‌اند. یک آزمایش وضعیتی کاملاً تعین یافته نیست و معین نمی‌کند که چه عاملی بایستی ترسیم شود. دیدگاه «کواین» این بود که تمامی فرضیه‌ها می‌تواند در یک

وضعیت آزمایشی (آزمونی) مورد پرسش قرار گیرد. اصلاح ناقص نظریه به وسیله مشاهده یا ترسیم فرضیه‌های زمینه‌ای، در رابطه با فرضیه‌ها و شرایط اولیه متوقف نمی‌شود. هر دو یعنی هم مشاهده تأیید نشده و هم اصولی که در اخذ نتیجه قابل مشاهده به کار رفته‌اند، می‌تواند ترمیم و اصلاح شوند. می‌توانیم مشاهده را تصحیح کنیم. حتی می‌توانیم در مورد منطق یا ریاضیات بکار برده شده در اخذ نتیجه قابل مشاهده، پرسش کنیم. هیچ جمله‌ای در اصل، مصون از اصلاح شدن نیست. به جرأت می‌توان گفت تمام دانش ما تجربی است و هیچ دانش پیشینی وجود ندارد. بحث و تفحص در مورد قطعیت با خطاپذیری جایگزین شده است. قطعیت که تداعی‌گر برنامه‌های بنیادگرا بود، کنار گذاشته می‌شود. چنانکه نظریه تأییدپذیری تجربه‌گرایان منطقی کنار گذاشته می‌شود.

یکی از انگیزه‌های اصلی برای کل‌گرایی از بازتابایی در ماهیت تأیید و یادگیری حاصل شده است. همانطور که «کواین» ملاحظه کرد جهان نه به صورت منفرد بلکه در رابطه با نظریه‌هایی که آن را می‌نگرند، تأیید می‌شود و نوعاً یک شخص نمی‌تواند ادعاهای علمی را بدون فهمیدن قسمت بزرگ و مهمی از نظریه‌ای که این ادعاها بخشی از آن هستند، بفهمد. برای مثال مفاهیم نیوتنی نیرو، جرم، انرژی جنبشی و اندازه حرکت را در نظر بگیریم. شخص نمی‌تواند هیچ یک از تعاریف این اصطلاحات را از پیش بداند چرا که چنین تعاریفی وجود ندارند. بلکه این اصطلاحات نظری با هم و در رابطه با روشی که برای حل مسائل اتخاذ می‌شود، یاد گرفته می‌شوند. مشکل اصلی با کل‌گرایی این است که تعمیم در روانشناسی را عملاً غیر ممکن می‌سازد. اگر محتوای هر بیان (حالت) به تمام بیانها (حالت)های دیگر وابسته باشد به طور نامتحمل و فوق‌العاده هیچ یک از دو باورکننده، در یک بیان با محتوایی یکسان سهیم نخواهند شد. به علاوه کل‌گرایی با مفهوم عادی ما از استدلال سرسستیز دارد. جملاتی را که یک شخص می‌پذیرد در نتیجه‌گیری‌های وی تأثیر می‌گذارد. پس با اینحال در این دیدگاه فهمیدن اینکه چگونه یک نفر می‌تواند به طور معقولانه یا غیر معقولانه ذهن یک نفر را تغییر دهد مشکل خواهد بود. توافق و ترجمه نیز به همان دلیل دچار اشکال خواهد شد. کل‌گرا به این اشکالات با پیشنهاداتی پاسخ می‌دهد: (۱) با پیشنهاد کردن این موضوع که ما نباید بر حسب یکسانی یا تفاوت معنا فکر کنیم بلکه باید بر حسب درجه‌ای از شباهت معنا

بیندیشیم (۲) با پیشنهاد نظریه‌های «دو عاملی» (۳) با پذیرش ساده نتیجه‌ای که تفاوت واقعی میان متغیر و باورهای متغیر را منکر است.

مسیر دیگر برای کل‌گرایی از ملاحظات ناشی می‌شود که تمایز تحلیلی / تألیفی را مدنظر دارد یعنی تمایز بین ادعاهایی که به تنهایی درست‌اند (از طریق معنایشان) و ادعاهایی که به جهان خارج وابسته‌اند. کواینی‌ها اغلب عقیده دارند که تمایز تحلیلی / تألیفی سردرگم‌کننده است. برخی گفته‌اند که کل‌گرایی در رابطه با تحلیل دچار اشتباه شده است. ما می‌توانیم بحث را بر حسب معناهایی که نقش مفهومی دارند، مرتب کنیم. بنظر می‌رسد بعضی از نتایج (برای مثال، از مجرد^۴ از دواج نکرده) بخشی از نقش‌های استنتاجی معنی‌ساختی هستند اما دیگر نتایج (به طور مثال، از مجرد^۵ نفرت داشتن از التزام و تعهد) چنین نیستند. بهر حال اگر تمایز تحلیلی / تألیفی وجود ندارد پس هیچ روش اصولمندی برای کشیدن خطی بین نتایجی که از معنای ساختی حاصل شده‌اند و آنهایی که اینچنین نبوده‌اند، وجود ندارد.

البته این بحث مفاظه‌آمیز است. یکی مرد طاس می‌تواند موهایی داشته باشد و هیچ روش اصولمندی وجود ندارد که خطی را بین تعداد یا توزیع موها روی سر مرد طاس و مرد غیر طاس رسم کند، اما هیچ کسی نتیجه نمی‌گیرد که هر شخصی طاس است.

اگر معنای ساختی، تحلیلی باشد تا تألیفی، چگونه یک مولکول‌گرا نتایجی را که از معنای ساختی برآمده‌اند انتخاب خواهد کرد و با توجه به اینکه چنین تمایزی وجود ندارد این انتخاب چگونه صورت خواهد گرفت. در واقع، مشکل عام‌تر است و از بحث در مورد کل‌گرایی دور می‌شویم. علاوه بر این، این مشکل در مورد کل‌گرایی شک برانگیز است. اگر معنای ساختی، تحلیلی بودن را نتیجه بدهد، هر دیدگاهی - مولکول‌گرا یا کل‌گرا - هرگاه چیزی را که معنای ساختی دارد در نظر بگیرد دچار اشکال خواهد شد و این در صورتی است که چیزی به عنوان تحلیلی وجود نداشته باشد.

یک جواب به این بحث چالشی است در مورد این اصل که می‌گوید یک گزاره یا نتیجه معنای ساختی دارد، اگر تحلیلی باشد. دو دیدگاه متفاوت وجود دارد که شکاف بین معنای ساختی و تحلیلی بودن را لحاظ می‌کند. یک رویکرد شکاف‌گرا از نظرات «کواین» و «دیویدسون» اخذ می‌گردد که در اینجا تفاوت آشکاری بین تغییر معنا و تغییر باور وجود ندارد. رویکرد دیگر در مورد «محتواهای محدود» پژوهش می‌کند.

بحث بر سر کل‌گرایی ادامه یافته و در قلب بحث‌های فلسفه زبان و ذهن قرار گرفته است. در اواسط ۱۹۶۰ اینطور فرض می‌شد که کل‌گرایی همان آموزه شک‌گرایی در مورد علم معنا یا محتواست، اما سی سال بعد از آن بحث‌های عمیقی درباره اینکه آیا علوم‌شناختی می‌تواند کل‌گرایی را جایز شمارد یا نه صورت گرفته است.

کل‌گرایی کارنپ و کواین

همانطور که قبلاً اشاره شد «کارنپ» در ساخت منطقی جهان دیدگاهی کل‌گرایانه اتخاذ کرده است. اما کل‌گرایی او تفاوت‌هایی با کل‌گرایی «کواین» دارد با اینحال شباهت‌هایی نیز موجود است. اینکه معنا و عینیت از بالا به پائین و از کل دستگاه به اجزاء سرایت می‌کند شبیه کل‌گرایی «کواین» است. اما کل‌گرایی «کارنپ» لزوماً منجر به از بین رفتن تمایز تحلیلی و تألیفی و همچنین عناصر پیشینی نمی‌گردد.

معرفت از نظر «کارنپ» (و «شلیک») اساساً دستگاه در هم تنیده‌ای از احکامی است که معنایشان را از رابطه دو طرفه‌شان در درون این دستگاه اخذ می‌کند. «کارنپ» هم در Aufbau دیدگاه کل‌گرا دارد و هم در Logical Syntax که شرح هر دو خواهد آمد.

شناخت عینی نیاز به مفاهیم و احکامی دارد که به طور دقیق از نمودهای حسی و شهودی متمایز می‌شوند. مفاهیم و احکام وقتی ممکن‌اند که در داخل یک سیستم صوری دقیق باشند. به عنوان مثال هندسه هیلبرتی نمونه‌ای از این نوع سیستم است. مفهوم هیلبرتی «تعریف ضمنی» در مورد مفاهیم علمی از طریق جایگاه منطقی آنها در سیستم صوری تنها می‌تواند بیان کند که چگونه به طور دقیق و واقعی نمودهای عینی امکان‌پذیر است. در اینجا ما بطور آشکار از تجربه‌گرایی سنتی دور شده‌ایم. سیستم به عنوان یک کل، عینیت مفاهیم را از طریق جایگاه منطقی‌شان تأمین می‌کند.

«کارنپ» در ساخت منطقی جهان (Aufbau) بر خلاف تجربه‌گرایان سنتی با داده حسی یا محسوساتی مانند تکه‌های رنگ یا چیزی شبیه به عناصر اولیه و پایه شروع نمی‌کند. او تحت تأثیر ایده‌های گشتالتی و کل‌گرایانه صریحاً چنین اتم‌های حسی اولیه را رد می‌کند و در عوض به حسیات واقعی می‌رسد آنهم از طریق ساختی پیچیده و بفرنج.

«کارنپ» در Logical Syntax با در نظر گرفتن مفهوم صورت‌نگرایانه و کل‌گرایانه، معنی عینی Aufbau را دنبال می‌کند. معنی عینی کاملاً به وسیله قاعده‌های نحوی و صوری محصن زبان داده شده (given) یا چهارچوب زبانی، معین می‌شود و مطلقاً سؤالی در رابطه با «محتوا» یا «تعبیر و ترجمه» باقی نمی‌ماند.

به عبارت دیگر معنی عینی یک بیان، به تنهایی کارکرد رفتار صوری آن در متن یک زبان منفرد است، جائیکه «صوری» به معنای «نحوی» باشد. معنی تمام بیانات - هم بیانات ریاضی، منطقی مانند علائم اولیه منطق و حساب و هم بیانات تجربی مانند علائم اولیه فیزیک - به طور کامل به رفتار نحوی یا صوری محض شان وابسته است. با اینحال هنوز می‌توانیم تمایزی را در پایه‌های نحوی یا صوری محض بین عبارات منطقی و عبارات توصیفی (تجربی) ایجاد کنیم و اساساً این تمایز را بین حقایق تحلیلی مانند اصول منطق و حساب و حقایق تألیفی مانند قوانین فیزیک در نظر بگیریم. (تفاوت با «کوائن»)

به نظر می‌رسد کل‌گرایی «کارنپ» محدودتر از کل‌گرایی «کوائن» باشد و به طور قطع نمی‌شود «کارنپ» را همانند «کوائن» کل‌گرا دانست. اما از آنجاکه در Aufbau هیچ ارجاعی به معرفت‌شناسی تجربی یا تأییدگرایی وجود ندارد و در واقع «کارنپ» یک آزادی فوق‌العاده و معرفت‌شناسی کل‌گرایانه‌ای را در نظر می‌گیرد که به طور صریح ترجمه جملات نظری به جملات مشاهده‌ای (توافقی) را رد می‌کند و عقیده دارد که هیچ جمله‌ای حتی جمله‌توافقی (مشاهده‌ای) مصون از ترمیم و اصلاح نیست، در اینجا است که به «کوائن» نزدیک می‌شود و نقطه ناسازگاری «کارنپ» با پایه نگرش ضد‌متافیزیکی حلقه وین، در این دیدگاه کل‌گرایانه‌ او دیده می‌شود.

کل‌گرایی از دیدگاه ویتگنشتاین

خالی از فایده نخواهد بود اگر کل‌گرایی را در نزد ویتگنشتاین مورد ملاحظه قرار دهیم. در کتاب «دربارۀ رنگها» او می‌گوید ما رنگها را به طور محض و جدای از زمینه‌شان نمی‌توانیم در نظر بگیریم بلکه هر تکه از رنگ در یک ساختار معین مانند یک تابلوی نقاشی نمود و معنی

پیدا می‌کند. ویتگنشتاین بین «دیدن چیزی آنطور که به نظر می‌آید» (Seeing that) و «دیدن چیزی بر حسب تفسیر ذهنی شخص» (Seeing as) تمایز قائل شده است. «هانسون» تأکید کرده که «دیدن چیزی بر حسب تفسیر ذهنی» یعنی دیدن به هیأت کل (گشتالت). ظاهراً در کتاب «دربارهٔ رنگها» ویتگنشتاین دیدن به هیأت کل را در نظر دارد اما بهرحال نظرش به روانشناسی گشتالت نیست. گشتالت (Gestalt) به معنی یک کل منظم و وحدت یافته فیزیکی، روانی یا نمادی است که نمی‌توان خصوصیات آن را از هیچکدام از اجزایش به تنهایی بدست آورد. می‌توان گفت گشتالت مورد نظر ویتگنشتاین در کتاب مذکور، گشتالت نمادی یا منطقی است نه گشتالت تجربی یا روانی. برای روشن شدن بحث اضافه می‌کنیم که گشتالت‌گرایان در روانشناسی بیشتر بر ادراک و شیوهٔ اثر ادراک بر تفکر و حل مسائل توجه کرده‌اند. آنان معتقدند که یادگیری به جای اینکه صرفاً مکانیکی باشد، می‌تواند فعال و عمدی باشد. بخش عظیمی از یادگیری، مخصوصاً یادگیری حل مسائل، از راه پیشین (insight) حاصل می‌شود نه از راه تکرار مکانیکی.

بحث از بینش در روانشناسی شاید به ویتگنشتاین اخیر مرتبط باشد ولی دیدگاه تجربه‌گرا و روشمند روانشناسان گشتالتی نمی‌تواند مدنظر ویتگنشتاین در آثار منطقی - فلسفی‌اش باشد. بحث او صرفاً یک بحث منطقی منضبط است.

□ منابع مورد استفاده:

- Reconsidering Logical Positicism MICHAL FRIEDMAN
- The Logical Structure of the World (Aufbau) R. (CARNAP)
- Encyclopedia of Philosophy (Routledge)

- دیدگاهها و برهانها شاپور اعتماد نشر مرکز
- درباره رنگها لودویک ویتگنشتاین ترجمه لیلی گلستان نشر مرکز
- رساله لودویک ویتگنشتاین ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی امیرکبیر
- علم و دین ایان باربور ترجمه بهاءالدین فرشاهی نشر مرکز دانشگاهی
- انسان‌شناسی فرهنگی دانیل بیتس - فرد پلاک ترجمه محسن ثلاثی انتشارات علمی
- روانشناسی عمومی اسپنسر راتوس ترجمه حمزه گنجی نشر ویرایش
- درآمدی تاریخی به فلسفه علم جان لازلی ترجمه علی پایا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی